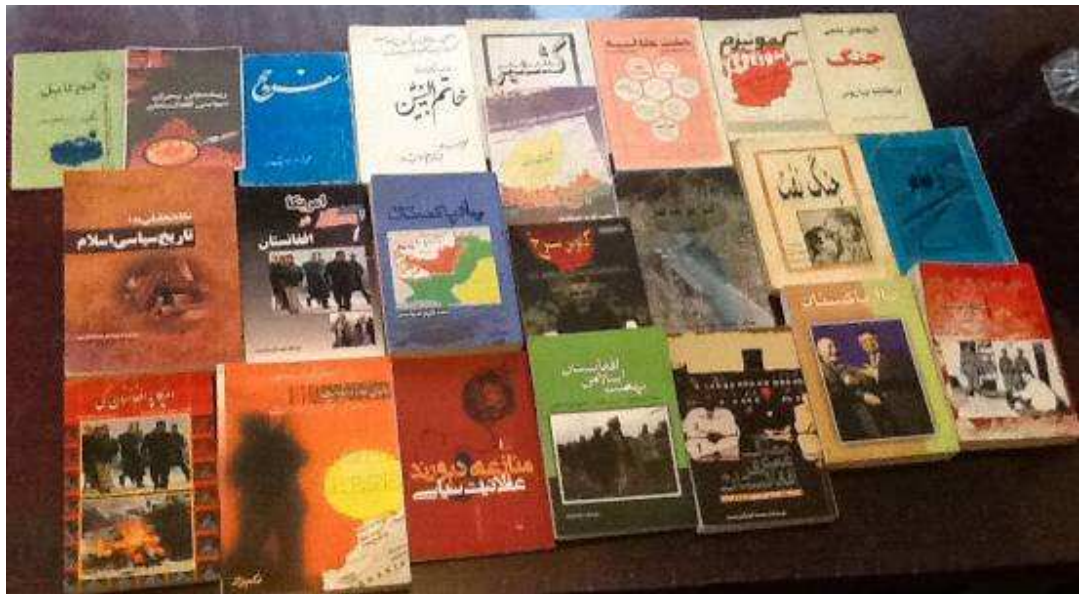


چالش ها و در دسرهای نویسندگی و پژوهشگری محمد اکرام اندیشمند

در سال 1355 خورشیدی، در دهه هفتم سده بیستم عیسوی مرحوم عمر صالح استاد جغرافیای بشری فاکولته ادبیات دانشگاه کابل که میزان در صدی روزنامه خوانی و مطالعه را یکی از معیارهای سنجش پیشرفت در یک جامعه و کشور می خواند، برای من در صنف درس ایشان، بسیار قابل درک و مایه دلچسپی نبود. زیرا روزنامه خوانی و مطالعه که حتی در بزرگترین شهر و پایتخت کشور، شهر کابل قابل توجه نبود، برعکس، در بسا موارد دیده می شد که روزنامه و جراید در واقع همچون خریطه فروش گوشت و سبزی مورد استفاده قصابان و سبزی فروشان است.



در روستاها و بیرون از شهر که از روزنامه خبر و اثری نبود، دسترسی کتاب خوانان به کتاب که بیشتر شامل روشنفکران فعال در عرصه سیاست و جریانهای سیاسی می شد، به سختی و به ندرت امکان پذیر بود. اما وقتی من در یک و نیم دهه اخیر که فرهنگ روزنامه خوانی و مطالعه را در جوامع و کشورهای اروپایی دیدم، پیوسته به یاد سخنان استاد عمر صالح می افتیدم که میزان روزنامه خوانی و مطالعه در یک کشور تا چه حدی معیار شناخت در توسعه و پیشرفت سیاسی و اجتماعی آن کشور است.

اما پس از آن سال که عمر صالح روزنامه خوانی و مطالعه را معیار و نشانه سنجش پیشرفت در جامعه گفته بود، تا اکنون در دهه دوم قرن بیست و یکم عیسوی، شاهد تحولات بسیار عظیمی در عرصه دانش بشری هستیم. عصر ما، عصر دانش و ارتباطات، عصر ماهواره و کامپیوتر و عصر جهانی شدن است. دنیای امروز در این عصر به دهکده ای میماند که هر روز رویدادهای خوب و بد آن در برابر چشم های ما قرار می گیرد. در افغانستان هم، علی رغم تلخی ها و سختی های جنگ و ویرانی، شاهد پیشرفت های بزرگی هستیم. آنروز شمار

دانشگاه های کشور ما بیشتر از شمار انگشتان دست هایمان نبود و شمار دانش آموزان و دانشجویان به کمتر از یک میلیون (893077) تن میرسید. اما در افغانستان امروز بیش از شش میلیون دختر و پسر به مکتب و دانشگاه می روند و صاحب صدها دانشگاه و مراکز عالی تحصیلی، صرف نظر از کیفیت و ظرفیت اکادمیک و علمی آن هستیم.

آنروز، شهرنشینان افغانستان در مقایسه با روستائیان اندک بود و ساکنان شهر کابل به یک میلیون نفر نمی رسید، اما امروز تا مرز پنج میلیون نفر در شهر کابل زندگی می کنند و میلیونها تن دیگر در سایر شهرها اقامت دارند. نکته بسیار مهم و قابل پرسش این است که توسعه و ترقی جامعه و کشور خود را در چنین پیشرفت و تحولی، تا چه حد با معیار روزنامه خوانی و مطالعه میتوان به سنجش گرفت؟ آیا فرهنگ روزنامه خوانی و مطالعه در دومین سده بیست و یکم و در عنایت به این تغییرات، بویژه با این کمیت بالای تعلیم و تحصیل و شهر نشینی، معیار شناخت و سنجش پیشرفت در جامعه افغانستان شمرده می شود؟ من پیوسته پاسخ این پرسش را در سالهای اخیر در محیط اجتماعی کشور، حد اقل در برخی از محیط های اجتماعی که در آنجا اقامت داشته و یا از میان آن عبور کرده ام، به جستجو گرفته ام.

وقتی از جاده ها و خیابانهای شهر کابل پایتخت کشور عبور میکنم و یا در ساختمانی که مقر و محل دفتر، رستوران، بیمارستان و یا حتی مسجدی است وارد می شوم، ذوق زده در جستجوی فردی و یا افرادی هستم تا ببینم که کتابی، روزنامه و نشریه ای بدست دارد و در حال مطالعه است. در سفر به ولایات شمال که از کابل به موتر می نشینم، همچنان چشمان خود را به آن سو و این سو می چرخانم تا کسی را در مسیر راه و در شهرهای چاریکار، جبل السراج، خنجان، دوشی، پلخمری، بغلان، قندز، ایبک، و مزار شریف ببینم که کتاب و نشریه ای برای مطالعه بدست دارد. اگر بگویم در سالهای اخیری که بارها از پایتخت به این ولایات سفر داشته ام به شمار انگشتان یک دست به افرادی برنخورده ام که در داخل موتر، دکان، رستوران و محل دیگری مشغول مطالعه باشند، شاید مبالغه نکرده باشم.

باری در تابستان سال 1388 (2009) که از کابل تا نهرین رسیدم و هیچ کسی را در شهرهای این مسیر مشغول مطالعه ندیدم، دلتنگ و متأثر شدم. در بازار شهر جدید نهرین قدم میزدم و پیوسته ذهنم مشغول یافتن پاسخ درست به این پرسش بود که چرا در افغانستان علاقه ای به مطالعه وجود ندارد و فرهنگ کتاب خوانی و روزنامه خوانی غایب است، چشمم به یک پسر جوانی افتید که در یک دکان نشسته و کتابی در دست دارد و سرگرم مطالعه است. به سراغش رفتم و پس از سلام و کلامی از او پرسیدم که جوان؛ نامت چیست، در کجا زندگی می کنی و صنف چندم مکتب هستی؟ گفت: رحمت الله نام دارم، از بغلان مرکزی و صنف دوازده هستم. اینجا در نهرین مهمان آمده ام. گفتم که کتاب دستت از کتاب های درسی مکتب است؟ پاسخ داد که نه خیر، یک کتاب دیگر برای مطالعه است. برایش گفتم که از کابل تا اینجا تنها تو را دیدم که کتاب بدست داری و میخوانی و

جوان بسیار با هوش و مستعد هستی. ای کاش که امروز صد ها رحمت الله را می دیدم .

فرهنگ روزنامه خوانی و مطالعه در افغانستان به حد غیر قابل تصور ضعیف است. در پایتخت پنج میلیونی کشور ما وقتی یک ناشر کتاب، کتابی را با تیراژ یک هزار و به ندرت تا سه هزار جلد چاپ و منتشر می کند، اما به سختی میتواند آن هزار جلد را به فروش برساند. اکثر روزنامه ها و هفته نامه های پایتخت و مراکز ولایات مجانی توزیع می شود و آمار کسانی که شماری از روزنامه های معدودی را با پول بدست می آورند، در کشور سی میلیونی و پایتخت پنج میلیونی ما از چند هزار نفر بالا نمی رود.

ضعف فرهنگ روزنامه خوانی و مطالعه تنها به کمیت این ضعف بر نمیگردد. من بارها بصورت شگفت آوری با آدم های اهل قدرت و سیاست و حتی دارای تحصیلات عالی روبرو شده ام که تفاوت میان نویسندگان و ناشر کتاب را نمی دانند. وقتی کتاب را مطالعه می کنند، توفیر میان نقل قول نویسندگان را از منبع دیگر با تحلیل و دیدگاه او در کتاب درک نمی کنند. سیاست پیشگان زورمند و صاحب ثروت چه در درون یک گروه و حزب سیاسی و چه در نظام حاکم، از نویسندگان، پژوهشگر و خبرنگاری که حتی با او پیوند تباری، گروهی، مذهبی، محلی و یا تعلق دیگری دارند متوقع استند تا مطابق تمایل و خواست آنها بنویسد و در خدمت شان قرار داشته باشد. از کرده ها و ناکرده هایشان ستایش کند و از خبط ها و بدی های شان چشم ببندد. بی اعتنایی و سرپیچی از این تمایلات و مطالبات، نویسندگان و ژورنالیستان را مغضوب و مقهور آنها میسازد و موجب کینه، خشم و خصومت شان می شود. تحقیر و تهدید و حتی ضرب و شتم، محرومیت از اشتغال دولتی و رسمی، کمترین انعکاس کینه و خصومت آنها در برابر نویسندگان و ژورنالیستان مغضوب علیه است. گاهی، شعله های آتش کینه توزی و خشم قلدران سیاست، به قیمت جان قلم بدوشان بی دفاع می انجامد.